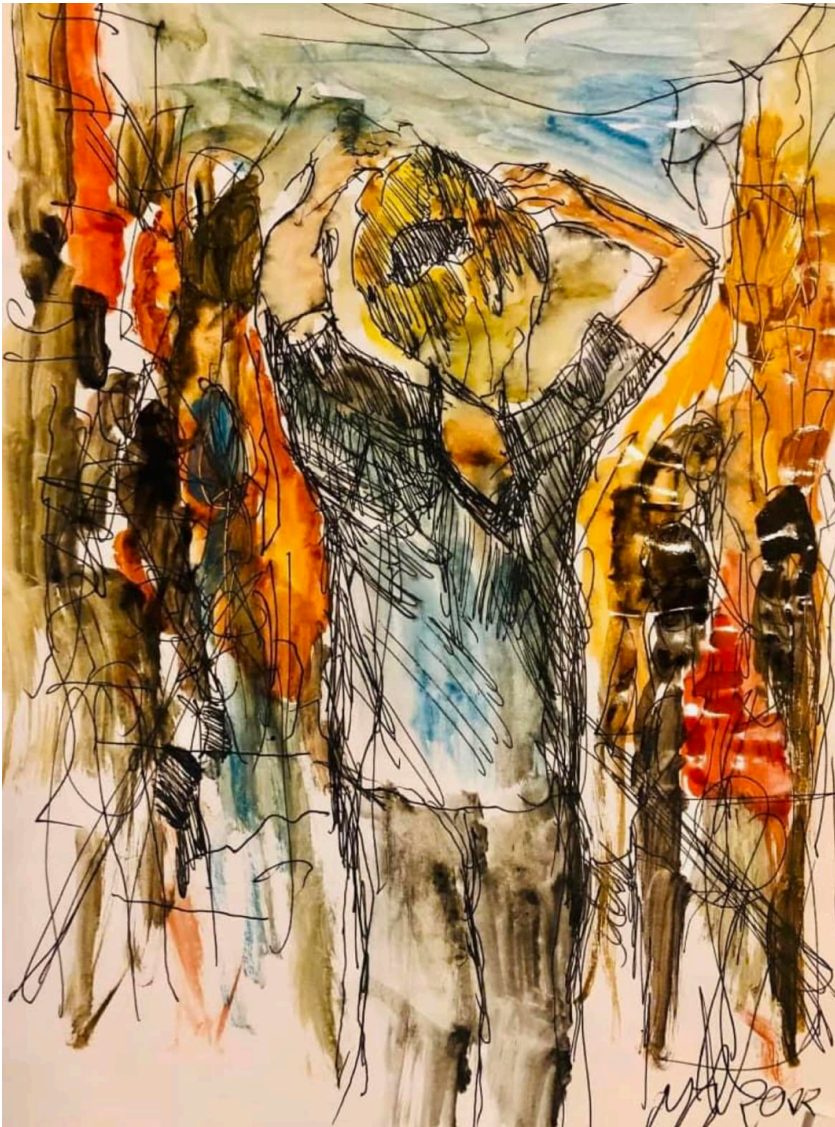


انقلابی که در نیمه راه است

نوشته ی اردشیر مهرباد

انقلابی که در نیمه راه است

نوشته ی اردشیر مهرباد



نقاشی از مجید عارفی

انقلابی که در نیمه راه است

نوشته ی اردشیر مهرداد

بخش نخست

۱

۲۵ شهریور ۱۴۰۲ در تقویم سیاسی ایران یک روز تاریخی دیگر بود. حکومت در این روز اعتراف کرد شبیحی که بر فراز سرش به پرواز درآمده «اغتشاش» نیست. «نا آرامی» نیست. «اعتراض» نیست. بلکه یک انقلاب به تمام معنی است. پروایی نکرد اعتراف کند بر لبه پرتگاه است و دستش خالی. نه فرمان و قانون و ایدئولوژی و نه بگیر و ببند و زندان و شکنجه. هیچ یک نه به خط می کند و نه به تمکین و می دارد. وحشت خود را ناچار است پشت رژه ماشین سرکوب پنهان کند و کشور را به اشغال نظامی در آورد.

کاربزمای رهبریِ رژیمِ رهبرِ مدارِ باقیِ جایِ خود را سپرده است به درجه ای از انزجار و نفرت که حتی نزدیک ترین جیره خوار هایش هم شهادت نزدیکی آشکار با او را ندارند. از قداست و اعتبار روحانیت در رژیمِ روحانی . سالار امروز آنچه باقی است جماعتی است که برای حفظ عمامه خود گریزی ندارد مگر پناه گرفتن زیر سرنیزه سپاه . ایدئولوژیِ رژیمِ ایدئولوژیک . پایه دستمایه خوارها هجو و هزلی است که انقلاب روزانه تولید می کند . از مشروعیت «ولایت» بر «امت» نیز آنچه باقی است ممنوعیت هرگونه اجتماع است حتی در میدان های ورزشی و مسابقات فوتبال .

آنچه از ارکان قدرت حاکم باقی است زور لخت است و ماشین سرکوب نظامی . واقعیتی که بیان بی تردید یک انتقال ساختاری در نظام قدرت است: امروز دیگر توانایی بسیج روحانیت و پایه ی حمایتیِ شخصِ ولیِ فقیه در میان مردم نیست که به نظامیان و سرداران قدرت و مشروعیت می بخشد . بعکس، این ماشین کشتار سرداران است که بقاء ولایت فقیه را همچنان میسر ساخته است و پایه اقتدار آنست .

۲۵ شهریور ۱۴۰۲ عربان تر از هر زمان دیگری محتوای قدرت در نظام حاکم را تعریف کرد. نشان داد به همان اندازه که نقش بحران زای ولی فقیه و روحانیت و اسلام حادتر شده است، جایگاه و نقش سپاه و پلیس و نهادهای امنیتی و اطلاعاتی برای حفظ نظام محوری تر و مرکزی تر. نشان داد، آنچه در عمل حکم می راند نه ولایت فقیه که «ولایت سردار» است. محتوایی که دیر یا زود ناگزیر است پوسته متناقض خود را بشکافد و به شکل واقعی اش ظاهر گردد. ۲۵ شهریور ۱۴۰۲، روزی بود که تردیدی نگذاشت جنبش ژینا به هر سرنوشتی دچار شود، تا همین جا، همه ارکان اصلی نظام حاکم را فرو ریخته است و عمر نظام مسلط در شکل کنونی اش برای همیشه پایان یافته است.

۳

در واکنش به این شرایط و زمانی که ریزش پایه های نظام تا بدنه اصلی آن در حال گسترش است و حفظ توان سرکوب برای قدرت حاکم پرسشی است با اهمیتی حیاتی. باندی که برکانون های قدرت چنگ انداخته توسل به سرکوب هرچه وحشیانه تر و بربرمنشانه تر را یگانه راه یافته است در رویارویی با انقلاب مردم. و درست از

این رو، در چشم انداز نزدیک، حفظ توان ایستادگی در برابر سرکوب برای جنبش انقلابی نیز چالشی است بس مهم .

گزینه ی توسل به خشونت و سرکوب منحصر نیست به رفتار حکومت در برابر ایستادگی جامعه. در پاسخ به بحران ها و چالش های و شکاف های درون بلوک قدرت نیز یگانه ساز و کار حکومت بایگانی کردن همه قوانین و قواعد رسمی و غیر رسمی است و همه توافقات و سنت های متداول و در پیش گرفتن اقدام های خالص کودتایی. تصفیه های بی وقفه همه مراکز حساس و انتقال دستگاه حکمرانی به یک آپارات خالص امنیتی - نظامی و سنجاق کردن این همه به مجموعه ای از رفتارهای جنون آمیز که بیانگر احتضار یک رژیم است و اوج وحشت سکاندارانش .

۴

هر چند پوسته مذهبی و روکش انتزاعی اماج های انقلاب 57 در اثر ضربات خرد کننده کارگران، زنان، ملیتهای تحت ستم، جوانان، معلمان، بازنشستگان، پرستاران، روشنفکران و توده های تنگدست از هم گسیخته است و هر چند زندگی انضمامی ترین چهره ی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود را آشکار کرده است، اما برای داشتن

تصویر روشنی از فردا، این همه کافی نیست. تحول تا کنونی ضمانتی نیست که بدانیم انرژی های آزاد شده در کدام جهت به حرکت در خواهد آمد. و کافی نیست برای آنکه بدانیم روند انقلاب تا چه اندازه قادر خواهد بود در برابر دسیسه های ارتجاع غالب و مغلوب محافظت شود و در جهت منافع مردم ستمدیده پیش رود. می دانیم که نطفه بندی و استقرار نظام بدیل همپای زوال و برافتادن رژیم مسلط است و نیز نبرد امروز همزمان نبردی است برای فردا. اما، این که این همپایی به کدام سمت مایل شود و کدام چشم انداز را پیش رو گذارد، پرسشی است که پاسخ آن را باید از درون فرایند شکل گیری و تحول درونی سوژه انقلابی و نیز کنش متقابل آن با بستر انضمامی. تاریخی اش (بخوان نظام حاکم داخلی و قدرت های جهانی) جست وجو کرد.

درست است که زیر ضربات خیزش مردم از «نظام سیاسی» ای که چهل و اندی سال پیش حاکم شد امروز پوسته ای بیشتر باقی نیست. اما «طبقه حاکم» در جامعه امروز ایران لزوماً با نظام سیاسی حاکم هم سرنوشت نیست. بعکس، بورژوازی نوظهوری که از درآمیزی قدرت های سیاسی، نظامی و اقتصادی موجودیت یافته به تدریج در می یابد حفظ منافعش در گرو بریدن از شکل کنونی

حکمرانی استت. برای این طبقه، ولایت فقیه به عنوان دولت سرمایه داری تا جایی مقدس است که راه را بر غارت منابع و ثروت های عمومی باز کند و در خدمت انباشت اولیه باشد. امروز که تحصیل سرمایه به سمت درآمیزی انباشت از طریق سلب مالکیت و تحصیل ارزش اضافی میل میکند، لزوماً بیان سیاسی خود را در حکمرانی قلتشنی خودکامه بر راس یک استبداد مذهبی نمی یابد. طبقه حاکم، با کیسه ای پر از انباشت اولیه و آنچه طی سه دهه به غارت برده، در کمین فرصتی است که با فراغ بال و امنیت کامل به ولع سیری ناپذیرش برای بهره کشی از تن زنده و انباشت سرمایه دارانه پاسخ گوید. طبقه ای که خواه لباس نظامی به تن داشته باشد و یک ردیف مدال های جنگ تحمیلی بر شانه؛ خواه از علمای حوزه قم و نجف باشد و جای مهر بر پیشانی و القاب حجت الاسلام و آیت الله را یدک کشد، و یا مزین باشد به عناوین دکتر و استاد و کارشناس و صاحب نظر، به آنچه باور ندارد همان ولایت فقیه است و همان اسلام ناب محمدی.

۵

در چنین شرایطی است که، به نظر میرسد ته مانده عقلانیت موجود در طبقه حاکم پذیرفته باشد که «اصلاح» رژیم شوخی مضحکی است؛ بیش از اینکه بخنداند می

گرباند. پذیرفته است اگر راهی برای زنده ماندن باقی باشد همان خودکشی است؛ عبور از ولایت فقیه و دین محوری و قربانی کردن رژیم به پای حفظ قدرت و منافع اقتصادی و سیاسی .

در پاسخ به بحران نظام، شواهدی وجود دارد که نشان می دهد، طبقه حاکم می رود تا لاقلا از دو مسیر مختلف، و در پاسخ به دو دسته منافع متفاوت، ولایت فقیه را به پای منافع خود قربانی کند. مسیری که از سوار شدن بر تزلزل لایه های میانی می گذرد و ادغام این لایه ها را درون یک سیستم بهره کشی سکولار دنبال میکند؛ و مسیر دیگری که می کوشد خستگی و ناآگاهی توده تهیدست و فرودست را دستمایه کند و بسیج و سازماندهی آنها را درون دسته جات بسیج و ضربت یک رژیم پوپولیست . ناسیونالیست پی گیرد. اینکه هر دو مسیر در تلاش برای ساختن سدی در برابر هر شکل انقلاب رهایی بخش هم داستان اند فرض است؛ اینکه هر دو مسیر دیر یا زود از ائتلاف با جهان سرمایه و قدرت های حاکم بر آن استقبال خواهند کرد فرضی دیگر است؛ و اینکه این دو مسیر در تحلیل نهایی با تلاش های بورژوازی راست افراطی دیگری که بیرون از کشور به حمایت قدرت های

امپریالیستی در کمین قدرت نشسته است همسو و همداستان خواهند شد فرضی دیگر.

۶

واقعیت های موجود نشان می دهد که روند انقلابی جاری با تهدید دیگری نیز روبرو است که بصورت گرایشی نیرومند از بیرون و از بالا به آن تزریق می شود. اپوزیسیون راست و ارتجاعی دست بکار شده است و برای شکل دادن به بدیل مطلوب خود کار تفسیر و تولید معنی را پوشیده و خزنده آغاز کرده است. با اتکاء به سیاست همه با هم و فریاد های اتحاد! اتحاد! و وحدت! وحدت! کوشیده است گوناگونی های درونی خیزش را در موجودیتی بی شکل ذوب کند و با پنهان شدن پشت اولویت براندازی در عمل راه را بر بدیل هایی ببندد و بر بدیل هایی بگشاید. با تاکید و پا فشاری بر موکول شدن خواست های ایجابی به پس از براندازی، عملاً بکوشد شکل گیری بلوکی را ناممکن سازد که با شالوده ای روشن و انضمامی قادر باشد به سمت فاعلیت گذار ساختاری خیز بردارد و آزادی و برابری را نوید دهد. مانع شود نیروی کار و رنج امروز (زن و مرد مزد و حقوق بگیر و بیکار و فرو دست و به حاشیه رانده شده)

با نیروی کار و زحمت فردا (جوان و نو جوان ، دانشجو و دانش آموز) بهم گره خورده و هم دست و هم پشت با ستمدیدگان و فرودستان دیگر پایه یک ائتلاف طبقاتی . تاریخی رهایی بخش را بنا کنند. این تهدید در ماههای اخیر، به شماری دلایل، متحمل ناکامی هایی شده است. با این وصف، شرایط سیاسی خاصی در آینده می تواند به فرصت هایی بیانجامد که اپوزیسیون راست ارتجاعی بیرون امیدوارانه تر تلاشش را برای به قدرت رساندن بدیل مطلوب خود از سر گیرد .

V

استبداد مطلق همه راههای قانونی و نهادی را به روی هر سطح، هر شکل و هر سمت تغییر از پایین یا از بالا بسته است. در رویارویی با چنین انسدادی، تغییر از هر سو و در پاسخ به هر منفعی، خواستی است دست نا یافتنی، مگر با توسل به زور و فرو شکستن نظم سیاسی حاکم. مگر از پایین قیام و انقلاب مردمی و از بالا کودتا و انقلاب کاخی و از بیرون با مداخله نظامی. اینکه سیر تحولات به کدام سمت کشانده شود و فرصت های سیاسی در راه به روی کدام یک از این سوژه ها گشایشی فراهم آورد پیش بینی ناپذیر است. چشم انداز مقابل، اما، آبستن چنین فرصت هایی است

که هر رویداد تازه در نظام قدرت، هر تنگنای اقتصادی، و هر حادثه کوچک و بزرگی می تواند خالق آن باشد و به بیرون جهیدن سوژه ای دگرگون ساز بیانجامد.

۸

بعد از ماهها جنگ خونین، و توسل به بربر منشانه ترین شیوه های سرکوب و بکارگیری آخرین ابزارهای پلیسی رژیم نتوانسته است مردم به پا خواسته را به زانو درآورد. آنان از خیابان عقب نشسته اند، اما سر تسلیم ندارند. فضاها و میدان های تازه ای برای نبرد می آفرینند. جنگ را به آوردگاههای دیگری منتقل می کنند. به خلق شیوه ها، وسایل و منابعی دیگر رو می آورند. حرکت های زنان، جوانان و دانشجویان، ملیت های ستمدیده، معلمان، کارگران، بازنشستگان، و دیگر محرومان و فرودستان به یکدیگر گره می خورند. می روند تا در هر قدم حلقه محاصره پیرامون رژیم را تنگ تر کنند و فرصت های دیگری بیافرینند برای بازگشت به فضای عمومی و تصرف دوباره خیابان .

زنان با همه سنگینی هزینه ها همچنان پیش قراول اند و در صف نخست پیکار سیاسی و ایدئولوژیک می جنگند. معلمان با دلاوری و استواری در میانه میدان

ایستاده اند. کارگران پیگیرانه بر عیار سیاسی و طبقاتی مبارزات صنفی خود می افزایند. حاشیه های فرودست و ملیت‌های تحت ستم با پایداری، همبستگی و رشادتی کم نظیر و همپای زنان عجز دستگاه سرکوب را به نمایش گذاشته اند. دانشجویان با همه فشارها و محرومیت‌ها فرصتی را برای حرکت و اقدام از دست نمی دهند. زندانیان نشان می دهند که بند و زندان نمی تواند اراده مردمی به پا خاسته را به زنجیر کشد. جنبش دادخواهی و مبارزات خانواده‌های جانباختگان و زندانیان سیاسی جای تردیدی نمی گذارد که جنایت نه بی پاسخ خواهد ماند و نه فراموش می شود. هنرمند، نویسنده و روشنفکر رساتر از هر زمان صدای مردم است. در برابر خواری گلوله و گاز اشک آور و شوکر، قدرت کلمه، تصویر و ملودی اعجاب انگیز است. ظرفیت ذهنی جنبش با سلاح نقد به رویارویی مطلق‌ها می رود و به جنگ تابوها و مقدس‌ها؛ در برابری شیون و زاری و مرگ از شادی و زندگی دفاع می کند؛ در برابر شقاوت و جنایت، زیبایی و رشادت انسان را قرار می دهد و در برابر دروغ و فریب و نیرنگ، از یگانگی می گوید و از وفاداری و اخلاص.

در قیام ژینا، زن به «تولدی دیگر» دست می یابد و جوان با شناسنامه دیگری خود را ثبت می کند. در مسیری که سنگ فرش شده است از خون و گلوله، طراز دیگری

از انسان خلق می شود و طراز دیگری از کلمه و سخن، و طراز دیگری از همبودی. گره خوردگی، عشق و رشادت. و در این مسیر علامت گذاری شده با چوبه دار، انسانی شکفته می شود که در برابر فرمان سکوت رساتر می خواند؛ در برابر فرمان ایست شوریده تر می رقصد؛ و در برابر فرمان تسلیم دلاورانه تر به پا میخیزد.

۹

دستاوردهای پیکار یک ساله فراتر است از این فهرست. و فرا تر است از ضربات ترمیم ناپذیر ساختاری و سیاسی که تا کنون بر رژیم وارد آورده است. ماهها پیکار جمعی، جنبش انقلابی را به منابع و زیر ساخت های جدیدی تجهیز نموده است. شبکه هایی از هزاران هسته کوچک و بزرگ در محیط های سکونت، اشتغال و آموزش شکل داده است؛ راه را بر پیدایش هزاران کنشگر انقلابی هموار کرده است. آنهایی که به تجربه آموخته اند چگونه با هر شعار روی دیوار، با هر حضور در خیابان، با هر همصدایی با جمع، با هر شاخه گل بر مزار جانباخته ای، و با هر دیدار با خانواده ای داغدار پایه های رژیم را بلرزانند. هزاران هزاری که در هر رویارویی با پلیس ضد

شورش، هر جنگ و گریز، هر بار زخمی شدن، هر بار بازداشت و بازجویی، هر بار دادگاه و زندان، فرصتی یافته اند برای تجربه اندوزی و فراروی به سمت کنشگری انقلابی. ماهها نبرد علیه بربریت رژیم جهت جنگ روانی را به سود مردم به پا خاسته و ارونه ساخته است. برتری اخلاقی انقلاب مردم را به اثبات رسانیده است. از ذهنیت بخش بزرگتری از جامعه توهم زدایی کرده است. گفتمان انقلاب را اوج تازه ای بخشیده است. فرصتی یافته است که ضعف هایش را به قدرت تحویل دهد، از درون شکست هایش پیروزی بیرون بکشد و منابع بسیاری را بسیج کند. پوسته مذهبی و روکش انتزاعی امواج های انقلاب 57 را زیر ضربات خرد کننده کارگران، زنان، ملیتهای تحت ستم، جوانان، معلمان، بازنشستگان، پرستاران، روشنفکران و توده های تنگدست از هم بگسلد. و بالاخره، زندگی را در انضمامی ترین چهره ی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود باز نماید. اما، این همه برای داشتن تصویر روشنی از فردا کافی نیست.

۱۰

انقلاب ژینا وارد مرحله نوینی شده است که می توان آن را با ضرورت بازبینی دستاوردها و ناکامی ها، سنجش شیوه ها و جهت گیری ها، حل مسائل سازمانی

یابی و هدایت و بالاخره تجدید قوا و تدارک برای عبور به مرحله ای دیگر صورتبندی کرد.

آنچه قطعی است، مردم گسست از زندگی عادی را احساس کرده اند. بر بستری که فقر و فلاکت اکثریت آنان را در خود فرو برده است، و جامعه عمیق ترین نابرابری طبقاتی تاریخی را تجربه می کند، و در شرایطی که گسل های جنسی و قومی و ملی و فرهنگی به شدت فعال است، جنبش انقلابی برای مصاف نهایی خیز بر می دارد. مصمم است نظامی را به زیر کشد که از درآمیزی یکی از راهزنانه ترین مدل های انباشت سرمایه و یکی از خودکامه ترین حکومت های دینی شکل گرفته است. با این همه، برای پیشروی در مسیر یک انقلاب پیروز هنوز راهی دراز در پیش است و موانعی سخت در برابر گذشته سپری شده. آینده، اما، هنوز نیامده. پیش رو، یک دوره چالش های بزرگ است.

تحولات بسیار شتابان است و گمانه زنی در مورد سیر آن دشوار است. نا روشنی های بسیارند. خواست ها و مطالبات هنوز در پرده ابهام اند و بیان روشن سیاسی و طبقاتی پیدا نکرده اند. هژمونی لایه های میانی درون شعارهای پر ابهام و کلی و قابل تفسیر برقرار است. «زن زندگی آزادی» با همه توانایی اش در شکستن شالوده

های نظام حاکم و عبور از ارتجاع مذهبی و فرهنگ پدر سالار و مرد سالار، لزوماً، قادر نخواهد بود سیمای روشنی از چشم انداز سیاسی و اجتماعی آینده در برابر قرار دهد. این شعار چتر خود را بر تعاریف مفهومی متفاوتی باز نگاه می دارد و فضای مطلوبی می آفریند که گرایشات بسیاری از چپ تا دموکرات و لیبرال و پوپولیسم و ناسیونالیسم راست و ارتجاعی و نیز تمایلات مداخله جویانه قدرت های جهانی بتوانند پشت آن پنهان شوند.

وانگهی، خیزش انقلابی جاری هم چنان در وجه غالب خود انگیخته است با انبوه جمعیتی بی چهره، فاقد هویتی اثباتی و هر گونه ساختار سازمانی منسجم و بهم پیوسته. مقاومت تا کنونی این خیزش در برابر ماشین سرکوب مدیون نارضایی انفجاری ذخیره شده در آن بوده است و ساختار نا منسجمی که اجزاء آن در شبکه ای افقی پیکره ای واحد یافته اند. خیزش های انفجاری با ساختاری از این دست، به رغم پایداری در برابر ساز و کار سرکوب، هرگاه ناتوان باشند در غلبه بر محدودیت های خود، بیشترین استعداد را خواهند داشت برای کسب هویتی عاریتی و ادغام شدن در پروژه هایی که از فراز سر آنها طراحی و پیاده می شود.

افزون بر اینها، نظام حاکم بطور کامل هنوز از پا در نیامده است؛ پیدایش انواع جایگزین های محافظه کارِ راست به عنوان یک تهدید جدی به کنار نرفته است؛ و لزوماً فرو شکستن پوسته ایدئولوژیک رژیم مسلط و حذف «ولایت فقیه» نه به معنی براندازی طبقه حاکم کنونی است و نه دگرگونی ریشه ای در ساختار نظام سیاسی مسلط و ماهیت دولت .

۱۱

به رغم دستاوردهای جنبش و با همه توان تحسین برانگیز مقاومت، پرسش مهمی می تواند مطرح باشد: آیا عقب نشینی امروز خیزش انقلابی از فضای عمومی یا برجسته شدن اشکال نمادین اعتراض و مقابله را می توان به معنی افت و فروکش گذاشت و احیاناً شکست جنبش؟ در پاسخ کوتاه به این پرسش می توان گفت، عقب نشینی از فضای عمومی آری، اما شکست خیر. چرا که :

جنبش نه یک پدیده که یک فرایند پیچیده است و مسیری را در مقابل می گذارد با چشم اندازه های پیش بینی ناپذیر، مملو از نوسان و فراز و فرود و پیش روی و عقب نشینی. مسیری که مقدم بر همه متاثر است از دیالکتیک بستر عینی و فضای ذهنی

دائماً در حال تغییر؛ که در آن گاه حرکت جمعی شرایط بیرونی را درونی می سازد و گاه ویژگی های درونی بر شرایط بیرونی باز می تابد. وانگهی بستر سیاسی خیزش انقلابی امروز سپهری انباشته از بحران، تضاد، و دگرگونی و تغییرات ناگهانی است و سرشار از فرصت های سیاسی. قلمرویی مین گذاری شده است با ظرفیت انفجاری بالا که در آن هر رخداد کوچک و بزرگ آبتن فرصتی میتواند باشد برای اوج گیری دوباره جنبشی انبوه تر، سازمان یافته تر و پر تجربه تر و برای بازگشت مردمی به جان آمده به فضای عمومی و و پیگیری پیکار رهایی بخش .

اضافه باید کرد، عقب نشینی جنبش انقلابی ژینا لزوما بیان زوال آن نیست. سهل است می تواند نشانه اقدامی هوشمندانه باشد برای بیرون کشیدن ظرفیت های موجود از زیر فشار سرکوب؛ هستی بخشیدن به ظرفیت های بالقوه؛ و گسترش و استحکام زیربنای سازمانی و تجدید آرایش عمومی. این عقب نشینی حتی می تواند به پای خردمندی جمعی این جنبش نوشته شود، وقتی بدنه نظام حاکم شتابان در حال ریزش است، حلقه محاصره بدور راین قدرت مسلط تنگ تر می شود، شرایط به زیان دستگاه سرکوب در حال تغییر است، و توازن قوا می رود که به سود جنبش بر هم خورد .

درست است که جنبش ژینا شکست نخورده است، و درست است که چشم انداز پیش رو سرشارند از نشانه های امیدبخش، اما این واقعیت ها بدان معنی نیست که جنبش با چالش ها و تهدیدهایی جدی روبرو نباشد و هر یک، به هر اندازه، نتواند در تغییر افق های پیش رو اثر گذار باشند. در میان چالش ها، شاید درجا زدن را بتوان سرنوشت سازترین شمرد؛ خصوصا وقتی طولانی شود. وقتی حیات یک جنبش مشروط باشد به پیش روی (هر اندازه کم شتاب، هر اندازه با ریتمی آرام و دامنه ای محدود، خواه به گونه ای عمودی و یا افقی)، جنبشی که مدتی طولانی درجا بزند بی گمان روبرو خواهد بود با خطر تجزیه، با خطر سرخوردگی و ناامیدی، با خطر سرکوب و نهایتا ادغام شدن درون جریانهای محافظه کار. پوپولیست راست .

اگر بپذیریم بیش از یک عامل است که می تواند به رکود یک جنبش بیانجامد، شاید خطا نباشد قبل از همه بر ناتوانی در گسترش دامنه فراگیری اجتماعی و عمق یابی طبقاتی انگشت گذاشت. ناتوانی ای که هرگاه توأم شود با ضعف آگاهی سیاسی و

طبقاتی و سازمان نیافتگی، می تواند شرایطی فراهم می آورد که نه تنها جنبش در عبور از چارچوب های ساختاری مسلط و برکشیدن جامعه ای انسانی تر بازماند، بلکه از عهده مقابله با ساز و کار سرکوب نیز بر نیاید و به رکود و عقب گرد و انحلال تن دهد .

با تمرکز بر شرایط امروز ایران، روشن است که این موانع و محدودیت ها تا حد زیادی محصول شرایط بیرونی و عینی اند و انسداد سیاسی و حاکمیت استبداد. با این وصف نمی توان سهم بالای نارسایی ها و محدودیت های درونی جنبش کنونی را نادیده گرفت. نارسایی ها و محدودیت هایی که از عدم توانایی در بالا بردن دامنه فراگیری شعارها، ناتوانی در گزینش تاکتیک هایی منعطف؛ و ناتوانی در بکارگیری روش ها و شیوه های اقدام مناسب و کم هزینه برای بسیاری از گروهها و اقشار اجتماعی؛ تا ناتوانی از درک دگرگونی های اجتماعی و سیاسی و فنی و رویکردی منجمد و غیر خلاق در تشخیص منابع بسیج و سازمان یابی را می تواند در برگیرد.

۱۳

علاوه بر این ها، پیشروی جنبش با معضلات و چالش های بسیار دیگری نیز روبرو است که دستیابی به چارچوب نظری قابل اتکایی برای هدایت سیاسی و عملی به

اعتباری بیش از همه قابل تاکید است. مروری بر گرایش‌ها و رویکردهای نظری موجود نشان می‌دهد که شاید در هیچ یک از قلمروهای جامعه‌شناسی، روانشناسی اجتماعی یا علوم سیاسی نتوان نظریه‌ی یافت که در تعریف، تشریح و تبیین حرکت‌های جمعی فراگیر باشد. نظریه‌های موجود، در بهترین حالت، به نوع و شکل معینی از حرکات جمعی پرداخته‌اند، آنهم غالباً در سپهر جغرافیایی خاص و بازه زمانی محدود. از این رو رسیدن به یک چارچوب نظری قابل اتکاء و راهگشا برای پیشروی جنبش کنونی یک پرسش با اهمیت دیگر است.

چالش دیگر، مقابله با گفتمان‌های راست و محافظه‌کار است و ساز و کارهای توهم‌آفرینی و دستگاه‌های تبلیغی سرمایه و ارتجاع سکولار و مذهبی. گفتمان‌هایی که غالباً سوار میشوند بر شکاف‌های قومی، ملی، نژادی، زبانی و مذهبی، و همبستگی و همگرایی توده محروم و فرو دست را هدف می‌گیرند. جریان‌هایی که بر خستگی و سرخوردگی بخش‌های متفاوتی از جامعه سوار می‌شوند تا آنها را به دنباله‌روی از سیاست‌های ناسیونالیستی و پوپولیستی و فاشیستی کشانده و درون نوعی روابط پیرو-پیشوا بسیج کرده و سازمان دهند.

و چالش مهم بعدی مقابله با قدرت های سلطه جوی جهانی است. قدرت هایی که منافع و نقش آنها در تحولات و رویدادهای سیاسی منطقه ای و جهانی انکار ناپذیر است. اهمیت سیاسی و استراتژیک ایران در منطقه مهم خاورمیانه نیازی به تاکید ندارد و تاریخ مداخلات این قدرت ها در کشور ما نیز نیازی به مرور مجدد. با اطمینان می توان گفت، حرکت و جنبش اجتماعی و سیاسی نمی توان فرض کرد که در صد بوجود آوردن تغییراتی بنیادی در این کشور باشد و موضوع نفوذ و یا تخریب و یا هدف ادغام این قدرت ها نباشد و مقابله با آنها را به یک چالش جدی دیگر در برابر این حرکت و جنبش قرار ندهد¹

۱۴

در برابر آنهایی که عبور از نظام حاکم را به برپایی بدیلی گره می زنند که شالوده هایش بر آزادی و برابری و خود حکومتی انسان کار و زحمت استوار باشد، دو پرسش بزرگ وجود دارد:

لازم به یادآوری نیست که بر شمردن نارسایی ها، چالش ها، و موانع بر سر راه پیشروی جنبش، به رغم جدی بودن و اهمیت، مطلقا به معنی غلبه ناپذیر بودن آنها نیست. بعکس، همانطور که پیشتر نیز اشاره شد، با نگاه به ظرفیت های هستی نیافته، منابع بکر، زیرساخت های سازمانی در حال گسترش و فرصت های سیاسی پیش رو، عبور از این موانع و چالش ها امکانی واقعی است. اساسا آنچه به نگارش این نوشته و بخش های بعدی آن انگیزه بخشیده است و امید پاور به همین امکان است.

نخست. چگونه می توان توازن قوای سیاسی را از مسیر گسترش ابعاد افقی و سطح جنبش و ادغام هر چه بیشتر ظرفیت های منفعل توازن قوای کنونی را به سود قیام مردم بر هم زد؛ شرایط فراهم آورد که از فشار دستگاه سرکوب بر بخش هایی که همچنان مقاومت می کنند و مقدم بر همه زنان کاست؛ راه را برای پایان دادن به عمر نظام با کمترین هزینه هموار ساخت؛ و تلاش برای هر گونه تجدید ساختار آن را ناکام گذاشت؟

دوم. چگونه می توان از مسیر عمق یابی جنبش و بسیج و سازمانیابی هر چه بیشتر ظرفیت های منفعل در لایه های تحتانی توازن قوای طبقاتی را به سود اردوی کار و رنج بر هم زد. مسیری که نه تنها بر قدرت مقابله جنبش با نظام مسلط افزود بلکه آن را در مقابله با شکل یابی قدرت های جایگزین راست، محافظه کار و بورژوازی توانا تر ساخت؛ راهی گشود به سمت استقرار یک بدیل رهایی بخش و بنای ساختمانی که شالوده هایش بر آزادی و برابری و یک دموکراسی رادیکال استوار باشد؟

سوم . چگونه می توان پیشروی جنبش را تضمین کرد از طریق دست آوردهای کوچک و بزرگ متوالی . و روحیه امیدوار و خوشبین در میان مردم به حرکت در آمده را حفظ کرد؟

۱۵

بی گمان، این سه پرسش در یک پاسخ کلیدی بهم می رسند: غلبه بر محدودیت ها، موانع و چالش هایی که گسترش جنبش را در سطح و عمق مانع می شود. و مقدم بر همه عبور از موانعی که نقب زدن به سرزمینی را دشوار ساخته است که در آن محرومیت تنها دارایی مردمان است. سرزمینی که کار بیشتر با دستمزد کمتر پاداش می گیرد؛ کودک در رحم مادر به فروش می رسد و در صف جمع آوری زباله ثبت نام می کند؛ سرزمینی که در آن صف داوطلبان فروش کلیه هر روز طولانی تر می شود؛ صف داوطلبان کشتن و کشته شدن هر روز طولانی تر می شود؛ سرزمینی که جرم و حبس و زندان خرید و فروش می شود؛ اعتیاد راهی به فراموشی و خودکشی آخرین پناهگاه است. سرزمینی که در آن بدهی زنجیری است بر گردن همه آنهايي که هنوز روی پای خود ایستاده اند و ارثیه ای برای نوزادان در راه .

روشن است که، فقر و تهیدستی پدیده ای نوظهور نیست و تاریخ آن به قدمت تاریخ جامعه طبقاتی است. و همچنین روشن است که، سرمایه داری در رابطه با فقر و نابرابری از همه فرم‌اسیون‌های اقتصادی - اجتماعی پیشین متمایز است: نظامی است همزاد با فقر فراگیر و مشروط به بازتولید محرومیت و نابرابری. با این همه، فقر در طول سه دهه گذشته دستخوش تغییراتی بوده است کم سابقه به لحاظ ابعاد کمی و کیفی .

این هم روشن است که فقر دیگر تنها گریبان بیکاران یا از کار افتادگان و بیماران و کودکان بی سرپرست را نگرفته است. حتی محدود به کارگران غیر ماهر و بی سواد نبوده، بلکه به سرعت از نردبان کار بالا رفته و بخش بزرگی از شاغلان در رده‌های دستمزدی متوسط و بالا را هم شامل شده است.

فرض است که فقر به گونه ای بی سابقه با نابرابری ثروت، درآمد و قدرت همراه شده است. در حالی که بارآوری کار از هر زمان دیگر بیشتر است، ارباب کمتر از هر زمان دیگری حاضر است شکم برده خود را سیر کند. فقر امروز بیش از هر زمان دیگری قدرت انفجاری یافته است.

اینکه فقر بسرعت شهری شده است فرض دیگر است. بطور روزافزونی از سهم فقرا در روستاها کاسته و به سهم آنها در شهرها افزوده شده است. سرعت انباشت فقر در شهرها، از سرعت رشد فقر بطور متوسط پیشی گرفته است، همینطور از سرعت رشد جمعیت. جغرافیای فقر تجدید ساختار شده است: در حالیکه جدایی طبقاتی در شهرها عمیق تر شده است، از جدایی جغرافیایی میان فقر و ثروت کاسته شده است. همراه با این تغییر اسارت اقلیمی رو به زوال است اما اسارت اقتصادی و اجتماعی روبه گسترش. یک جدایی فرهنگی جای خود را به جدایی فرهنگی دیگر می دهد: شهری - روستایی تبدیل می شود به ثروتمند - فقیر. جمعیت های مافوق نابرابر در فضای واحدی قرار می گیرند.

تردیدی نیست که، فقر بیشتر از پیش فمینیزه شده است و کمتر از گذشته از نظر جنسی و جنسیتی خنثی است و در یک فرایند باز توزیع سهم زنان از فقر بیشتر شده است. نیز تردیدی نیست که، فقر بیش از گذشته نژادی و قومی شده است و در یک فرایند اجتماعی بازتوزیع، سهم محرومیت و تهیدستی گروههای نژادی، قومی و مذهبی بیشتر می شود. افزون بر این ها، گرایش به سنی شدن فقر نیز شدت می گیرد و در یک فرایند بازتوزیع فقر سهم کودکان و سالمندان بیشتر و بیشتر می شود.

این فرض را هم نمی توان کنار گذاشت که، چرخه فقر ناگسستنی تر و عبور ناپذیر تر می شود و فقر به رسوبی شدن گرایش دارد. از آنچه تحرکات طبقاتی - اجتماعی خوانده می شود بطور فزاینده ای کاسته می شود. لایه های اجتماعی ای را بوجود می آورد که برخی آن را به خطا «زیر طبقه» و برخی «کنار گذاشته شدگان دائمی» می نامند.

این واقعیت که، تغییرات در ساختار سرمایه و مدل های توسعه و انباشت شکاف ها و گسل های طولی و عرضی بسیاری را در اردوی کار و به تبع آن در جمعیت فقیر شهری بوجود آورده است. امروز بیش از هر زمان دیگر جمعیت تهیدست شهری اتمیزه و تکه پاره شده است. علاوه بر آنکه، تسلیم شدن به دستمزد و درآمد کمتر و ساعات طولانی تر کار تبدیل شده است به یگانه راه بقاء و زنده ماندن برای گروههای هر چه بزرگتر جمعیت. گسترش دامنه فقر و محرومیت با نابرابری بی سابقه ای در توزیع امکانات و منابع ثروت و نیز درآمد و مصرف همراه است. فقر، محرومیت و نابرابری امروز ابعادی انفجاری یافته است و بر بستر آن ناخرسندی تهیدستان به سرعت بالا می گیرد و انباشت می شود. ظرفیت تاثیرگذاری این تحولات بر کمتر

کسی پوشیده است و کمتر کسی است که آن را دینامیزی نشناسد برای دگرگونی های آتی.

و واقعیت بعدی اینکه، فقر، امروز، دیگر نه خالی کوچک است گوشه لب خندان و نه عارضه ای موقت. که رکن ثابت و دائمی مدل کنونی انباشت و توسعه سرمایه است و بیش از هر زمان در گذشته، چهره جامعه را پوشانده. فرایندی که گسترش دامنه تهیدستی را از یک سو همراه ساخته است با پراکندگی بیشتر میان تهیدستان و رقابت میان آنان. و از سوی دیگر کاهش دسترسی به منابع مادی و اقتصادی را با افزایش فقر ذهنی.

۱۷

با مفروضاتی چنین، بسیاری پرسش ها به میان می آید:

آیا ممکن است این جمعیت عظیم ناراضی، تکه پاره شده، متمیزه، مستاصل و محروم از آگاهی سیاسی و طبقاتی کافی کانالیزه شود در جهت ساختن یک قدرت مردمی

همبسته، مستقل، پایدار، رو به رشد، و با یک جهت گیری تحول آفرین و سازنده؟

چگونه؟ چگونه و در چه مسیری تهیدستان می توانند از سوژه ای منفعل به فعال،

از جمعیتی ناراضی به گروهی مطالبه گر و بنیاد گر؛ و از جستجوگران راهی برای

بقاء به مبارزینی در تلاش تغییر و دگرگونی های انقلابی و استقرار نظامی عادلانه تر و انسانی تر عبور کنند؟

روشن است که پاسخ این پرسش ها را در تحلیل نهایی پراکسیس انقلابی می دهد. با این وصف، تامل بر هستی شناسی تهیدستی و ریشه های آن، و نیز، جامعه شناسی تهیدستان و پیشینه مبارزاتی آنان می تواند به درک ما نسبت به ظرفیت ها و محدودیت های تهیدستان به عنوان یک سوژه سیاسی و انقلابی یاری دهد. در این راستا است که در بخش های دیگری که در پی خواهد آمد، پس از پرداختن به مفاهیم و تعاریف کوشش می شود به ارائه چارچوبی نظری نزدیک و به برخی پرسش های بالا پاسخ گفته شود.

